

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

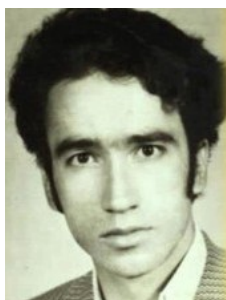
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

شاعر: زنده یاد "داوود سرمد"
ویراستاری و ارسال از: احمد پوپل
۱۵ نومبر ۲۰۲۲



زنده یاد داوود سرمد

اشعار زنده یاد «داوود سرمد»

فریب خورده

ای باز گشته از ره تاریک اشتباه
با دامنی نشسته بر آن گرد صد گناه
با موجی از ندامت بیهوده در نگاه
از جرأت زبان تو در حیرتم که باز
اینگونه گرم گرم
با لحنی دیگری سخن آغاز کرده ای
از زود رنجی دلِ وحشت نشان من
آهنگ شکوه های کهن ساز کرده ای
ای فتنه چشم!
شعله زرد فریب را
جائی دگر فروز و به مانند مشتِ خار
در آتش بسوز
در چشم من تو مرده و نابود گشته ای
سر تا به پای سوخته و دود گشته ای

یادم بُود هنوز که در دفعهٔ نخست
 تو با زبانِ رمزِ نگاهِ سیاهِ خود
 از عشقِ دَمِ زدی
 لاف از تحملِ آلم و صد ستم زدی
 هر چند قلب من
 کز گرم و سردِ گردشِ دورانِ چشیده بود
 از کویِ اعتماد، به زیبا رُخانِ دهر
 دامن کشیده بود؛
 اما ز بس که تو
 هر قلب را که دردِ شرر خیزِ عشقِ نداشت
 بسیار کم زدی
 پرهیز زاهدانهٔ من را ز عاشقی
 آخر به هم زدی
 پنداشتم که تو
 از حلقهٔ سیاهِ طلالیِ عروسکان
 از خیلِ دلکان
 با جلوهٔ درخششِ عصمتِ جداستی
 چون تیغِ آبدیدهٔ جوهرِ نماستی
 چون چشمهٔ های روشنیِ با صفاستی
 جامِ پُر از شرابِ غرور و وفاستی
 شوری به سینه داری و دردِ آشناستی
 پنداشتم که تو
 در جامِ گوش من، که ز زهرِ سکوتِ تلخ
 لبریز گشته بود
 موجِ شرابِ پاک، طنینِ صداستی
 من را که همچو زورقِ طوفانِ شکسته ام
 در رودبارِ مست و خروشندهٔ حیات
 چون نا خداستی
 پنداشتم که تو
 در کورهٔ راهِ کشمکش و مرگ و زندگی
 با گرمیِ تبیدن من، همنواستی!
 من هم به پاسِ باورِ پندارِ خام خویش
 تخمِ شرارِ سرکشِ بیرحمِ عشق را
 در سینه کاشتم

دل را در اختیارِ غم تو گذاشتم

صد درد، صد دریغ

چون آفتابِ عشقِ تو هم بی فروغ بود

در رگ رگِ کلام تو خونِ دروغ بود

حرفت ز عشق بود ولی مقصدت هوس

یکرنگ بود پیش تو پروانه و مگس

یعنی تمیزِ عشق و هوس از تو دور بود

از دیدگاهِ تو

رهپوییِ طریقِ وفا تا به مرز مرگ

امری خلافِ مصلحت و نا ضرور بود

تا آنکه عاقبت

از صرصرِ جفای تو، شمعِ وفای من

افسرده گشت و مُرد

داغِ وفای عشقِ تو آخر به گور بُرد

دیگر عُقابِ وحشیِ اندیشه های من

در آسمانِ سردِ شبستانِ عشقِ تو

با بالهای آتشی و کُشکانِ نَورِد

پر پر نمیزند

دیگر دلِ رمیده در خون نشسته ام

دیوانه وار سنگِ سیاهِ غمِ ترا

بر سر نمی زند
